

مسئولیت مدنی بازداشت ناروا: حاشیه‌هایی بر رأی دادگاه

چکیده:

در آرای قضایی می‌توان به خوبی دید که عرصه قضاوت از مهم‌ترین عرصه‌های جدال بین نظم و عدالت است؛ جدالی که کمابیش در همه عرصه‌های دانش حقوق جاری است. اما به وضوح در دعوی مسئولیت مدنی، بیشتر می‌توان آن را حس کرد. از جمله، در دعوی شخصی که به ناروا حبس شده بر دولت و نهاد قضاوت، به هنر قاضی برمی‌گردد که چگونه این جدال را صورت‌بندی و حل کند؛ دادگاه می‌تواند خود را پای‌بند به احکام خشک قرار دهد و به نظم پولادین قوانین تن در دهد و تنها حق‌هایی را به رسمیت شناسد که قانونگذار بیان کرده و تنها مسیری را بپذیرد که در قواعد دادرسی آمده باشد یا اینکه از بند نظم بگریزد و با شناسایی حق طبیعی زیان‌گذار بیان کرده و تنها مسیری را بپذیرد که در قواعد دادرسی آمده باشد یا اینکه از بند نظم بگریزد و با شناسایی حق طبیعی زیان‌گذار بیان کرده، از راه‌هایی برای جبران خسارات که کمتر مد نظر قوانین بوده، به آستان عدالت برسد تا شاید در این مسیر، پیشرفت اجتماعی و خیر عمومی هم حاصل شود. اگر دادگاه مسیر دوم را برگزیند، روشن است که ایرادات کوچک دادرسی، نایستی مانع جریان دعوا شود تا ارکان حاکمیت ملزم به جبران زیان‌های معنوی، زیان ناشی از سلب آزادی و عدم‌النفع اشخاص بشوند و در آینده، بیگناهی در بند نیافتند. در این هنگام است که دادگاه حتی می‌تواند نهاد سنتی دیه را در موارد غیر متعین فقهی و قانونی اعمال کند و بر مقدار جبران خسارات وارده بیافزاید. منتها، تردید هست که اگر محبوس بیگناه در پی جبران فرصت‌های از دست رفته یا موقعیت‌های تلف شده می‌بود، آیا دادگاه بایستی حکم دهد یا اگر خویشان شخص محبوس جبران زیان ناشی از تألمات روحی خود را بخواهند، قاضی بایستی بپذیرد؟ به نظر می‌رسد که ایرادی در پذیرش این دعوی هم نیست. به هر روی، اصل بر رعایت قانون است. پس، در رسیدگی‌های مدنی، دادگاه نباید از اهمیت تشریفات دادرسی و ارزش نظم حقوقی غافل شود؛ بلکه توصیه می‌شود که ابتدا، بدون توجه به متن قوانین و با نادیده گرفتن احکام سخت حقوق، راه حل عادلانه را بیابد و سپس، برای رعایت تشریفات دادرسی و الزامات قانونی جهت آرمان برابری افراد در مقابل مراجع قضایی، نتیجه را مستند به احکام قانونی کند. این مهم تا حد مطلوبی در آرای صادره از مراجع قضایی که مورد نقد این نوشته است، رعایت شده، اما هنوز مسیر تمام نشده و می‌توان امید داشت که کار دادگاه‌ها کامل‌تر شود.

کلیدواژگان: بازداشت ناروا، صلاحیت، مسئولیت دولت، مسئولیت قاضی، زیان معنوی، عدم‌النفع

False Imprisonment Liability: Commentaries on a Judicial Decision

Abstract:

The act of adjudication constitutes one of the central arenas in which the tension between legal order and substantive justice is manifested—a tension that permeates all domains of legal scholarship. This conflict, however, becomes particularly apparent in actions concerning civil liability. For instance, in a claim brought against the state and the judiciary by an individual who has been wrongfully arrested (False Imprisonment), the court may, by moving beyond a rigid adherence to the principle of legal order (Legal Dogmatism), identify the range of

rights available to the injured party, the mechanisms through which such rights may be asserted, and the appropriate method of compensating the resulting harm. Through such an approach, the court may approximate the ideal of justice and, potentially, foster social development and the public good.

Under this framework, minor procedural defects within the lawsuit do not necessarily impede the progression of judicial proceedings. Rather, judicial and administrative bodies may be obliged to provide compensation not only for pecuniary losses but also for non-material harm, including moral injury, deprivation of liberty, and lost personal benefits. Only within such a paradigm can the traditional institution of diya (blood money) be coherently extended to circumstances not explicitly addressed by jurisprudence or statute.

Nevertheless, uncertainties persist. It remains questionable whether courts would grant compensation for lost or frustrated opportunities, or whether judges would recognize claims brought by the relatives of an unlawfully detained individual for psychological distress. In all events, civil courts must remain mindful of procedural norms and the significance of legal order. The recommended judicial methodology is to seek an equitable resolution at the outset—abstracting from the strictures of statutory rules—before grounding the final decision in legal provisions so as to preserve procedural integrity and uphold the ideal of equal treatment before the law.

This approach is reflected, to a commendable degree, in the reviewed decisions of competent authorities; however, further refinement remains both possible and desirable.

Keywords: false imprisonment; jurisdiction; state liability; judicial liability; moral damages; loss of benefit.

مقدمه

بر اساس آگاهی روزافزون اجتماعی، امروزه شاهد روندی در محاکم هستیم که مبنای صدور آرا را اجرای عدالت قرار می‌دهد، نه اعمال خشک احکام قانون؛ برای رسیدن به این هدف نیز، البته دادگاه‌ها استدلال‌های نوآورانه‌ای را می‌آورند. این نوع نگاه گره بسیاری از دشواری‌های اجتماعی را می‌گشاید و جامعه را فضای بهتری برای زیست می‌سازد. اما همچنین، می‌تواند از آن سوی بوم افتد و با نادیده انگاشتن اصول حقوقی، نظم اجتماعی و حقوقی را به هم بریزد و مانع حرکت نظام قضایی در مسیر واحد برای رسیدن به اهداف برابری اجتماعی باشد. پس، قضات در صدور آرای قضایی، بویژه در زمینه جبران خسارات وارده به اشخاص، با دوگانه‌ای سرکار دارند که مبتنی بر این دغدغه است: آیا رأی می‌بایست تنها در قالب نظم حقوقی باشد یا اینکه می‌بایست دنبال راه عادلانه و منطبق با مصالح اجتماعی هم بود؟!

این مسأله را امروزه در آرای می‌توان دید که از جبر اداری و آماری دادگاه دور بوده و قاضی اوقات خود را صرف آن کرده باشد. از جمله، آرای موضوع این نوشته، که در زیر مطالعه و نقد شده، از دسته آرای قضایی است که ناظر به مسؤلیت مدنی دولت برای حبس ناروای بیگناهی است که سالیان بسیاری از عمر خود را در حبس گذرانده و اکنون با معلوم شدن حقیقت، در پی احقاق حق است. در صدور این آرا، قضات بدوی و تجدید نظر، بیش از آنکه دنبال رفع وظایف اداری باشند، دغدغه‌های انسانی داشته‌اند و این جذابیت حکم را برای کسانی که دنبال حقیقت می‌گردند، دوچندان ساخته است. گواه این موضوع نیز توجه جامعه علمی حقوق و حقوقدانان در نقد آن است؛ هرچند این توجه چندان کافی نبوده است.

از این رو، نویسنده با مطالعه رأی و مطالبی که درباره مسایل آن در حقوق ایران هست، به فکر نقد آن افتاد. آنگاه، در نقد حاضر، با نظر به تعارض نظم و عدالت و پیشرفت اجتماعی در ذهن قضات، دنبال توجیه مطالبی از رأی است که در پی اجرای عدالت از راه درست آن و احقاق حق باشد و البته به جنبه‌هایی از آن نقد دارد که مسیر درستی را برای رسیدن به عدالت برنگزیده و نظم و برابری حقوقی را فدا کرده است.

برای همین، در زیر، ابتدا به معرفی موضوع با تعیین مشخصات آرای صادره از مراجع بدوی و تجدید نظر می‌پردازیم و سپس، با بیان برخی مفاهیم مورد قبول نویسنده که عمدتاً ناظر به آنهایی است که رویکردهای گوناگون و مخالفی در نظام حقوقی درباره آن هست، به استقبال توجیه و نقد آرای صادره می‌رویم. در این مسیر، البته بیشتر به مبانی نظر داریم تا احکام حقوقی.

۱. مشخصات رأی:

مرجع صدور: شعبه ۲۰ محاکم حقوقی بدوی و شعبه ۲۵ دادگاه تجدیدنظر استان تهران
طرف‌های دعوا: خواهان (تجدیدنظرخوانده): آقای... در برابر خوانده (تجدیدنظرخواه): وزارت دادگستری جمهوری اسلامی ایران

خواسته: مطالبه خسارات ایام بازداشت؛ مطالبه عدم‌النفع ناشی از بیکاری؛ مطالبه خسارات دادرسی
مستندات پرونده: آرای صادره از دادگاه‌های انقلاب و..... دیوان عالی کشور و دستور رییس قوه قضاییه مبنی بر خلاف بین شرع بودن برخی آرای صادره قبلی.

مستندات قانونی: اصول ۱۷۱، ۱۶۷، ۱۵۹ و ۳۴ قانون اساسی، مواد ۲ و ۱ قانون مسئولیت مدنی، مواد ۱۳، ۱۶۳ و ۴۸۶ قانون مجازات اسلامی؛ مواد ۳، ۵۱۵ و ۵۱۹ قانون آئین دادرسی مدنی؛ مواد ۱۴، ۲۵۵ و ۲۵۹ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲؛ رأی وحدت رویه شماره ۷۹۱ مورخ ۱۷/۰۴/۱۳۹۹ هیئت عمومی دیوان عالی کشور

۱.۱. وقایع پرونده:

خواهان به اتهام مرتبط با مواد مخدر محکوم به اعدام می‌شود و تا مرحله اعدام پیش می‌رود. سپس، با دوراندیشی قضایی، در زمان اجرای حکم، اعدام متوقف و پرونده مجدداً رسیدگی شده و این بار به حبس ابد محکوم می‌شود. پس از چندی، مجازات به ۲۵ سال حبس، بدل می‌شود. در طی بازنگری مجدد، طی دستور صادره از سوی رئیس محترم قوه قضائیه، پرونده بازنگری شده و رأی صادره خلاف شرع بین شناخته شد. طی رسیدگی در شعبه ۵۱ محترم دیوان عالی کشور، بر مبنای اصل براءت، خواهان از همه اتهامات تبرئه و با صدور حکم براءت، از زندان آزاد می‌شود. خواهان برای مطالبه خسارت ایام حبس، در صدد طرح دعوا از قاضی صادرکننده حکم برمی‌آید؛ که به دلیل بازنشستگی قاضی صادرکننده رأی، پرونده شکایت در دادگاه انتظامی قضات با موقوفی تعقیب مواجه می‌شود. از این رو، مطالبه خسارت از قاضی، با توجه به قانون نظارت بر رفتار قضایی قضات و اینکه جبران این خسارات منوط به احراز تخلف قاضی در دادگاه انتظامی قضات بوده، به نتیجه نمی‌رسد. آنگاه خواهان در محاکم بدوی حقوقی، علیه وزارت دادگستری طرح دعوا می‌کند و همه خواسته‌های او پذیرفته می‌شود؛ سپس، خوانده محکوم (وزارت دادگستری)، از رأی صادره، در دادگاه تجدید نظر شکایت می‌کند و رأی به صورت کامل با استدلال‌های بیشتر این مرجع اخیر، تأیید می‌شود. به هر روی، موضوع بررسی پرونده، آرای صادره از محاکم بدوی و تجدید نظر به طرفیت وزارت دادگستری است.

۱.۲. گردشکار پرونده:

دعوا در شعبه ۲۰ دادگاه عمومی حقوقی تهران (مرجع بدوی) رسیدگی شده و خوانده محکوم از آن تجدیدنظر خواسته و در شعبه ۲۵ دادگاه‌های تجدید نظر استان تهران نیز منتج به صدور رأی شده است.

۱.۲.۱. مرحله بدوی:

خواهان مطالبه خسارت ضرر و زیان ناشی از اجرای حکم ۱۱ سال زندان را مطالبه نموده که در حین رسیدگی دادخواست جدیدی با عنوان مطالبه خسارت معنوی ناشی از صدور و اجرای حکم را خواستار گردیده است. پرونده به شعبه ۲۰ محاکم حقوقی تهران ارجاع و در این شعبه، وقت رسیدگی تعیین و خوانده از جهت دفاع دعوت شده که علیرغم این موضوع و تکلیف مبنی بر دفاع از حقوق بیت‌المال، در جلسه حاضر نگردیده و دفاع مکتوبی را هم به عمل نیاورده‌اند.

۱.۲.۲. رأی شعبه بدوی:

«... باتوجه به اینکه بر مبنای آخرین رأی براءت صادره از سوی شعبه ۵۱ دیوان عالی کشور مسلم است خسارت بر خواهان از جهت سلب آزادی و کار وارد گردیده است. از سوی برای دادگاه واضح است که حبس به این مدت دارای خسارات معنوی

بسیار روحی و روانی می‌باشد. مسلماً در نظام حقوقی ایران حسب ماده ۱۴ قانون آئین دادرسی کیفری خسارت معنوی باید جبران گردد. از طرفی حسب دکترین حقوقی شیوه‌های مذکور در ماده فوق تنها از جهت تمثیل بوده و امکان جبران خسارت معنوی از طریق مادی نیز فراهم می‌باشد، اگرچه تعیین میزان مبلغ جبران خسارت معنوی امری دشوار است اما این موضوع نباید باعث گردد دادگاه سعی نکند این خسارت را جبران کند.

به نظر می‌رسد راه صحیح این می‌باشد که دادگاه خود را در وضعیت خواهان تصور کند تا بتواند میزان پرداخت خسارت را به شکل منطقی جبران نماید. اگرچه مطمئناً هرچه سعی شود تا فردی خود را جای خواهان بگذارد به صورت دقیق نمی‌تواند درک کند در این سالها چه بر خواهان گذشته است اما سعی است که دادگاه می‌تواند انجام دهد تا اقدام به جبران خسارت نماید، چراکه مسلماً تصور اینکه انسان مرگ را به چشم خود در پای چوبه دار ببیند و آماده باشد جان خود را از دست بدهد تجربه است بسی ناگوار که قابل تصور نخواهد بود. در هر صورت دادگاه اعتقاد دارد اگرچه خواهان زنده از پای چوبه دار برگشته اما سلامت روحی و روانی ایشان کشته شده است لذا فرقی بین کشته شدن سلامت روح و روان با کشته شدن جسم مادی نمی‌باشد و حتی می‌توان گفت کشته شدن سلامت روح و روان اثرات بدتری نیز خواهد داشت چراکه خاطره‌ای به ذهن به جا می‌گذارد که تا چندین سال التیام پیدا نخواهد کرد. در نتیجه این دادگاه مستنداً به ماده ۱۴ آئین دادرسی کیفری و ماده ۲۱ و ۲۰ قانون مسئولیت مدنی حکم بر محکومیت خوانده به پرداخت یک فقره دیه کامله از بابت جبران حداقل خسارت معنوی وارده صادر و اعلام می‌نماید.

اما از بابت جبران خسارت مادی باید اعلام شود خسارت وارده از دو نوع می‌باشد که هر دو خسارت مستقیم به حساب می‌آید، اول خسارت سلب آزادی که باتوجه به ماده ۵۲۹ قانون آئین دادرسی کیفری روزانه مبلغ ۰۰۰/۲۵۰ تومان قابل برآورد برای هر روز حبس می‌باشد که باتوجه به مدت حبس خواهان به میزان ۳۹۱۲ روز باید میزان آن محاسبه شود. ۲- خسارت جلوگیری از کار یک انسان آزاد که از لحاظ این دادگاه باتوجه به اینکه نحوه محاسبه این خسارت به این شکل می‌باشد که می‌بایست حداقل حقوق یک کارگر ساده را در بازه زمانی مدت حبس که از سوی وزارت کار اعلام می‌شود لحاظ نمود و جمع آن را مورد محاسبه و مورد حکم قرار داد، لذا این دادگاه اقدام به صدور قرار کارشناسی برای محاسبه مبلغ متعلقه برای یک کارگر ساده برای بازه زمانی حبس خواهان مذکور نموده که نظر کارشناسی واصل گردیده است و از اعتراض مصون مانده است، لذا این دادگاه مستنداً به مواد ۲۱ و ۲۰ قانون مسئولیت مدنی حکم بر محکومیت خوانده به پرداخت مبلغ ۰۰۰/۰۰۰/۷۸۰/۹ ریال از بابت خسارت وارده به سلب آزادی و پرداخت مبلغ ۹۱۰/۲۲۲/۷۵۱/۲ ریال از بابت خسارت وارده بر جلوگیری از اشتغال به کار صادر و اعلام می‌نماید. این دادگاه همچنین خوانده را مستنداً به مواد ۵۱۵ و ۵۱۹ قانون آئین دادرسی مدنی محکوم به پرداخت مبلغ ۳۰ میلیون ریال از بابت هزینه کارشناسی و پرداخت مبلغ ۸۰۱/۳۱۶/۱۳۰ ریال از بابت هزینه دادرسی محکوم می‌نماید. رأی صادره حضوری و ظرف ۲۰ روز از تاریخ ابلاغ قابل تجدیدنظرخواهی در محاکم تجدیدنظر استان تهران می‌باشد. صدور اجرائیه منوط به تکمیل هزینه دادرسی به میزان ۸۰۱/۲۵۷/۸۹ ریال می‌باشد».

رئیس شعبه ۲۰ محاکم حقوقی تهران - هانی حاجیان

۱، ۲، ۳. مرحله تجدیدنظر:

به تاریخ ششم مهرماه هزار و چهارصد و چهار در وقت فوق العاده شعبه‌ی ۲۵ دادگاه تجدیدنظر استان تهران به تصدی امضاءکنندگان ذیل تشکیل و پرونده کلاسه ۰۴۰۰۷۶۱ تحت نظر است. ملاحظه می‌شود تجدیدنظرخواه دادخواستی به طرفیت تجدیدنظرخوانده به خواسته فوق تقدیم که پس از ثبت و انجام تشریفات قانونی لازم، سرانجام پرونده در وقت فوق العاده

تحت نظر قرار دارد. طرفین حضور ندارند. دادگاه با عنایت به محتویات پرونده و پس از مشاوره، با استعانت از خداوند متعال، ختم رسیدگی را اعلام و به شرح زیر مبادرت به صدور رأی می‌نماید:

۱،۲،۴. رأی دادگاه تجدیدنظر:

تجدیدنظرخواهی وزارت دادگستری با نمایندگی آقای... به طرفیت آقای... از دادنامه شماره ۱۴۰۳۶۸۳۹۰۰۱۹۴۵۳۲۰۸ مورخ ۳۰/۱۱/۱۴۰۳ شعبه ۲۰ دادگاه عمومی حقوقی شهرستان تهران که مشعر بر محکومیت تجدیدنظرخواه به پرداخت مبلغ ۹۸۰۰۰۰۰۰۰۰ ریال خسارات وارد شده سالب آزادی و پرداخت مبلغ ۲۷۵۱۲۲۲۹۱۰ ریال خسارات وارد شده جلوگیری از انجام کار در حق خواهان آقای... می‌باشد وارد و مؤثر نمی‌باشد و دادنامه تجدیدنظرخواسته مآلاً موافق قانون و مقررات موضوعه و اسناد ابرازی بوده و اعتراض با هیچ‌یک از شقوق مقررات قانونی موضوع ماده ۳۴۸ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مطابقتی نداشته و مشروح لایحه تجدیدنظرخواهی نیز متضمن جهت یا جهات قانونی نقض نبوده و مفاد آنکه فاقد تقید به هرگونه ادله شرعی یا قانونی است، مؤثر در مقام نقض نمی‌باشد، همچنین بر نحوه رسیدگی مرجع محترم نخستین و استدلال و استنباط قضایی مربوطه خدشه و منقصتی وارد نیست و دادنامه مطابق موازین و مقررات قانونی و محتویات و مستندات پرونده اصدار یافته و در مجموع دلیلی شرعی با قانونی بر نقض آن تقدیم و ارائه نگردیده است، زیرا که اولاً نظام جبران خسارت در قانون مسئولیت مدنی مورد پذیرش قرار گرفته است. به استناد این حق زیان‌دیده می‌تواند به فاعل زیان برای مطالبه‌ی زیان وارده مراجعه کند اما، مراجعه به عامل زیان اثر مستقیم مسئولیت مدنی نیست بلکه حق جبران خسارت اثر مستقیم محسوب می‌شود که در این حالت زیان‌دیده مختار در مطالبه‌ی خسارت یا عدم مطالبه آن است. ثانیاً با تصویب اصل یکصد و هفتاد و یکم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، مقررات مسئولیت مدنی دولت در امر قضا تغییر جدی کرد و دولت در صورت اشتباه قاضی مسئول شناخته شد؛ در حالی که قضاوت جزء اعمال حاکمیت است که برابر ماده ۱۱ قانون مسئولیت مدنی برای دولت مسئولیتی ایجاد نمی‌کند. با تصویب قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، نظریه تفکیک اعمال تصدی و اعمال حاکمیت درباره‌ی قضات کنار گذاشته شد و عدم مسئولیت مدنی دولت در اعمال حاکمیت، با استثنا مواجه گردید و در اصل یکصد و هفتاد و یکم تصریح گردید: «هرگاه در اثر تقصیر یا اشتباه قاضی در موضوع یا در حکم یا در تطبیق حکم بر مورد خاص ضرر مادی یا معنوی متوجه کسی گردد، در صورت تقصیر، مقصر طبق موازین اسلامی ضامن است و در غیر این صورت خسارت به وسیله‌ی دولت جبران میشود و در هر حال از متهم اعاده‌ی حیثیت میگردد. ثالثاً مطالعه‌ی مواد ۱۳، ۱۶۳ و ۴۸۶ قانون مجازات اسلامی نشان میدهد که قانونگذار به پیروی از فقها، مواد مزبور را تنظیم کرده است. در ماده ۱۳ تصریح شده است که «حکم به مجازات یا اقدام تأمینی و تربیتی و اجرای آنها حسب مورد نباید از میزان و کیفیتی که در قانون یا حکم دادگاه مشخص شده است تجاوز کند و هرگونه صدمه و خسارتی که از این جهت حاصل شود در صورتی که از روی عمد یا تقصیر باشد حسب مورد موجب مسئولیت کیفری و مدنی است و در غیر این صورت خسارت از بیت‌المال جبران می‌شود». این ماده قلمروی وسیع تر از اصل ۱۷۱ قانون اساسی دارد چون که شامل اجرای حکم نیز شده است و مسئولیت دولت محدود به اشتباه به معنای تقصیر سبک و خیلی سبک نشده است. به دیگر سخن در هر صورتی که آشکار شود حکم به مجازات مغایر قانون بوده است و عمد و تقصیری متوجه قاضی یا مأمور اجرا نبوده و از این حیث خسارتی به بار آمده است، دولت مسئول خواهد بود. بنابراین مسئولیت دولت همانند آنچه فقها گفته اند، در هر حالتی است که خطای قاضی آشکار می‌گردد. ماده ۲۵۵ مقرر میدارد: «اشخاصی که در جریان تحقیقات مقدماتی و دادرسی به هر علت بازداشت می‌شوند و از سوی مراجع قضایی، حکم برائت یا قرار منع تعقیب در مورد آنان صادر شود

میتوانند با رعایت ماده ۱۴ این قانون خسارت ایام بازداشت را از دولت مطالبه کنند». ماده ۲۵۹ قانون مزبور به روشنی نشان میدهد که در غیر از عمد و تقصیر سنگین اشخاص، دولت مسئول نهایی جبران خواهد بود. «جبران خسارت موضوع ماده ۲۵۵ این قانون برعهده دولت است و در صورتی که بازداشت بر اثر اعلام مغرضانه جرم، شهادت کذب و یا تقصیر مقامات قضایی باشد، دولت پس از جبران خسارت میتواند به مسئول اصلی مراجعه کند». بنابراین همانند ماده ۱۴۵ مسئولیت دولت شامل اشتباهات اجتناب ناپذیر نیز میشود و کافی است حکم براءت یا قرار منع تعقیب صادر شود. بدین ترتیب، این مسئولیت، مبتنی بر تقصیر نخواهد بود. خامساً. ورود ضرر برای تحقق مسئولیت مدنی ناشی از آرای قضایی لازم است و در این امر تردیدی نیست. در ماده ۱۳ قانون مجازات اسلامی جدید برخلاف قانون مجازات اسلامی سابق (ماده ۵۸) تفکیکی بین ضرر مادی و معنوی صورت نگرفته است و عبارت عام «هرگونه صدمه و خسارتی که از این جهت حاصل شود»، به کار رفته است و قواعد مسئولیت مدنی در این ماده درباره همه اقسام خسارت به طور یکسان اعمال میشود. طبق مواد ۲۵۵ و ۵۱۸ قانون آیین دادرسی کیفری خسارت ایام بازداشت و حبس ناروا یا حبس اضافی به طور اطلاق جزء خسارت قابل جبران است، در حالی که این نوع خسارت، تفویض منفعت مسلم محسوب می شود. با تصویب دو ماده مزبور حداقل در این موارد، تفویض منفعت مسلم قابل جبران خواهد بود. سادساً نه تنها رأی وحدت رویه شماره ۷۹۱ مورخ ۱۳۹۹/۴/۱۷ هیئت عمومی دیوان عالی کشور؛ بر موضوع به دلیل فقدان سمت قضایی صادرکننده رأی در وضعیت حاضر و محرومیت دائمی متضرر از زیان منصرف می باشد. بلکه اصل قابل استماع بودن دعاوی یکی از اصول حاکم بر حقوق دعاوی محسوب می شود. بر طبق این اصل که هم در فقه و هم در حقوق ایران (البته به صورت غیرمستقیم) پیش بینی شده، دادگاه حقوقی باید از ایرادات و نقص های جزئی و قابل ترمیم عبور کند و در نتیجه دعوا را به سمت حرکت در ماهیت دعوا (فصل خصومت یا کشف حقیقت) پیش ببرد. از نظر فقهی استماع دعوا واجب است و قاضی منصوب شده تا رأی صادر کند. امری که مقدمه آن استماع دعواست. بنابراین دادگاه حقوقی با تفسیر دعوا و نیز دعوت از خواهان جهت ادای توضیح، دعوا را به سمت قابل استماع بودن سوق می دهد. در حقوق ایران نیز علی رغم اینکه این اصل به صراحت در قوانین دادرسی مورد اشاره قرار نگرفته، اما با ملاحظه اصل ۱۶۷، ۱۵۹ و ۳۴ قانون اساسی و نیز ماده ۳ قانون آیین دادرسی مدنی می توان این اصل را پذیرفت. در واقع قانون گذار با بیان اینکه دادگاه باید نسبت به فصل خصومت اقدام کند به ضرورت استماع دعوا به طور ضمنی نیز حکم نموده است. صدور حکم به شرح فوق خواسته صحیحی است و به محکمه اجازه ادامه رسیدگی به دعوا را می دهد. از این رو دادنامه تجدیدنظرخواسته بر اساس محتویات پرونده و دلایل و مدارک ابرازی صحیحا و مطابق مقررات قانونی و خالی از هر گونه اشکال صادر شده و تجدیدنظرخواه در این مرحله از رسیدگی دلیل یا مدرک قانع کننده و محکمه پسندی که نقض و بی اعتباری دادنامه معترض عنه را ایجاد کند ابراز ننموده و لایحه اعتراضیه متضمن جهت موجه نیست. لذا دادگاه ادعای تجدیدنظرخواه را وارد و محمول بر صحت تشخیص نداده، دادنامه مورد اعتراض را منطبق با مقررات و اصول دادرسی می داند. مستنداً به قسمت اخیر ماده ۳۵۸ قانون آیین دادرسی مدنی ضمن رد لایحه اعتراضیه، دادنامه تجدیدنظر خواسته را عیناً تایید می نماید. رای صادر شده قطعی است.

مستشار شعبه ۲۵ دادگاه تجدیدنظر استان تهران

بهرام نجفی زاده

رئیس شعبه ۲۵ دادگاه تجدیدنظر استان تهران

محمد مهدی مطیعی

۲. توجیه و نقد آرای صادره

پیش از بحث درباره نقاط ضعف و قوت آرای صادره، شایسته یادآوری است که دادنامه‌های مورد بررسی، هرچند نسبت به موارد مشابه، دارای اغلاط املائی و انشایی و نوشتاری کمتری است، باز می‌توان برخی اغلاط، بویژه انشایی و نوشتاری را دید که شایسته شأن قوه قضاییه، قاضی صادرکننده رأی و بویژه مخاطبین آن نیست. بنابراین، لازم است که نظام قضایی اقدامات لازم را در پیش بگیرد تا دست کم اینگونه اسناد الزام‌آور فاقد ایرادات اینچنینی باشد که در کنار خدشه به زیبایی، گاهی در معنای متن نیز تأثیر دارد. از جمله، به کارگیری فرمت‌های خاص صدور رأی یا ابزارهای غلطیابی هوش مصنوعی که بتواند در این شلوغی کار قضاوت، ایرادات املائی و انشایی و حتی نگارشی را کاهش دهد.

درباره نقاط قوت و ضعف آرای صادره نیز باید گفت که در این دعوا، سه مطلب اصلی مورد بحث واقع شده است: صلاحیت دادگاه، مسؤولیت دولت، انواع زیان و شیوه ارزیابی آن. هریک از این سه را در دو بخش کلیات و نقد بررسی خواهیم کرد:

۲.۱. صلاحیت مراجع رسیدگی

صلاحیت رسیدگی به دعوا از موضوعاتی است که ممکن است در هر نقد رأیی مطرح شود. در اینجا، بویژه صلاحیت مهم جلوه می‌کند.

۲.۱.۱. قواعد کلی صلاحیت

صلاحیت به معنای تعیین اختیار رسیدگی مرجع قانونی به موضوع خاص است که این اختیار (صلاحیت) شامل دو بخش اداری و قضایی است. موضوع بحث، در اینجا، صلاحیت قضایی است؛ یعنی اختیار مرجع قضایی (دادگاه) در استماع و رسیدگی به دعوا و تصمیم‌گیری درباره آن.

از دعاوی مهم دادگستری، طرح دعاوی خسارت به طرفیت مراجع عمومی است که صلاحیت رسیدگی به آن را دادگاه‌های عمومی حقوقی دارد، نه دیوان عدالت اداری. مطابق تبصره ۱ (اصلاحی ۱۴۰۲/۰۲/۱۰) ماده ۱۰ قانون تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری «رسیدگی به دعاوی مطالبه خسارت در صلاحیت دادگاه عمومی است. لیکن در مواردی که مطالبه خسارت ناشی از تخلف در اجرای وظایف قانونی و اختصاصی یا ترک فعل از انجام وظایف مذکور از سوی واحدهای دولتی یا دستگاه‌های مذکور در بندهای (۱) و (۲) این ماده و مأموران واحدها و دستگاه‌های یاد شده باشد، موضوع در دیوان عدالت اداری مطرح و شعبه دیوان ضمن رسیدگی به احراز وقوع تخلف نسبت به اصل مطالبه خسارت و تعیین خسارت وارده، اقدام و حکم مقتضی صادر می‌نماید». چنانکه می‌بینیم، تقصیر اداری می‌بایست در دیوان عدالت مطرح و رسیدگی شود و استحقاق جبران خسارت اشخاص و ارزیابی این زیان در صلاحیت مراجع عمومی دادگستری است.

۲.۱.۲. نقد صلاحیت دادگاه

با توجه به دعاوی خواهان، مبنی بر جبران خسارت وارده از ایام حبس، دیوان عدالت اداری صلاحیت رسیدگی به موضوع را ندارد؛ از این رو، دعوا به درستی در دادگاه عمومی حقوقی مطرح شده است. منتها، مطابق اصل کلی فوق، غیر قانونی بودن حبس و تقصیر یا اشتباه قضاوت صادرکننده حکم حبس خواهان می‌بایست در مرجعی غیر از دادگاه عمومی رسیدگی شود. از

آنجا که قضات مأموران اداری نیستند، دیوان عدالت اداری صلاحیت چنین موضوعی را ندارد و این مهم مطابق رأی وحدت رویه شماره ۷۹۱-۱۷/۴/۱۳۹۹ هیأت عمومی دیوان عالی کشور، بر عهده دادگاه انتظامی قضات است.

با این همه، از آنجا که قاضی صادرکننده رأی بازنشسته شده و احراز شرط اشتباه یا تقصیر قاضی در مرجع انتظامی ناممکن شده، بنا به استدلال قاضی تجدید نظر، اصل بر رسیدگی و استماع دعوی است و دادگاه نایستی این را دستاویزی بر رد دادخواست یا دعوا قرار دهد. از این رو، دادگاه بدوی رسیدگی به دعوا با این مشخصات را پذیرفته است. شاید بتوان گفت که در آرای صادره فوق، مسأله ماهوی احقاق حق و رعایت عدالت در دادرسی، بر مسأله شکلی و تشریفات رسیدگی مقدم دانسته شده و نیازها بر نظریه‌ها غلبه یافته است.

البته، این را نیز باید به خاطر داشت که مطابق ماده ۲۵۷ قانون آیین دادرسی کیفری، «شخص بازداشت شده باید ظرف شش ماه از تاریخ ابلاغ رأی قطعی حاکی از بی گناهی خود، درخواست جبران خسارت را به کمیسیون استانی، متشکل از سه نفر از قضات دادگاه تجدیدنظر استان به انتخاب رئیس قوه قضائیه تقدیم کند. کمیسیون در صورت احراز شرایط مقرر در این قانون، حکم به پرداخت خسارت صادر می‌کند. در صورت رد درخواست، این شخص می‌تواند ظرف بیست روز از تاریخ ابلاغ، اعتراض خود را به کمیسیون موضوع ماده (۲۵۸) این قانون اعلام کند».

از اوضاع و احوال پرونده به نظر می‌آید که مدت مذکور شش ماهه برای درخواست خسارت از کمیسیون استانی به پایان رسیده و به جای آن، در مرجع قضایی و علیه وزارت دادگستری طرح دعوا شده است. چرا که مطابق مواد ۲۵۵ و ۲۵۹ قانون آیین دادرسی کیفری، طرف دعوای جبران خسارات ناشی از بازداشت، دولت است. منتها، می‌توان مدعی شد که منظور از دولت، حاکمیت است. پس، بایستی سازمان قوه قضائیه، به عنوان عامل زیان طرف دعوا قرار گیرد. اما چنین نشده است؛ آیا امر مستند به این حکم است که علیه قوه قضائیه نمی‌توان طرح دعوا کرد؟ به نظر می‌رسد که چنین ممنوعیتی نباشد؛ چرا که حتی قوه قضائیه، با تدوین «دستورالعمل نحوه دفاع از دعوای طرح شده علیه قوه قضائیه» مصوب ۱۴۰۰ با الحاقات و اضافات، ضمناً دعوای علیه این قوه را می‌پذیرد؛ در رویه قضایی نیز می‌توان آرای بسیاری را یافت که علیه قوه قضائیه صادر شده است.

با این حال، از ماده ۲۶۰ قانون آیین دادرسی کیفری، در کنار ماده ۳۰ قانون نظارت بر رفتار قضات، برمی‌آید که وزارت دادگستری به درستی طرف دعوا قرار گرفته است.

این امر فوایدی دارد؛ در حقیقت، در کنار اینکه استقلال و اقتدار دادگستری را حفظ می‌کند، سبب جبران خسارات وارده به اشخاص است.^۱

۲,۲. مسؤولیت دولت

دولت به معنای کلی، از جمله قوه قضائیه و وزارت دادگستری، همانند سایر اشخاص، در صورت ورود زیان به دیگران، دارای مسؤولیت جبران خسارات وارده است. اما مسأله آن است که چه اصول و قواعدی بر این جبران حاکم است؟

۲,۲,۱. قواعد کلی مسؤولیت دولت

^۱ شایگان و آشوری (۱۳۹۷)، ص. ۷۵

قاعده کلی در مسؤولیت دولت آن است که هرگاه از تصمیمات اداری خساراتی به اشخاص وارد شود، مسؤولیت دولت برای اعمال تصدی است و در قبال اعمال حاکمیت مسؤولیتی نیست (ماده ۱۱ ق. م. م. آنگاه، اگر مأمور در راستای اعمال حاکمیت، طبق قانون عمل نکرده باشد، مسؤولیت شخصی دارد.

جدای از دشواری تمیز اعمال تصدی از اعمال حاکمیت، معافیت مطلق دولت در پرداخت خسارت، بواسطه اعمال حاکمیتی توجیه عقلانی ندارد و از آنجایی که اعمال حاکمیتی، مثل حفظ امنیت و ارتقای بهداشت و... دارای هزینه است، بایستی هزینه آن را پرداخت. شاید برای همین باشد که قانونگذار در ماده ۱۱ معافیت دولت را با قیودی مثل «ضرورت» و «تأمین منافع اجتماعی» و «طبق قانون» به رسمیت شناخته است. آنگاه بایستی بین اعمال حاکمیتی قایل به تفکیک شد؛ گروهی از اعمال ناظر به منافع دولت است و گروهی منافع ملت. به نظر می‌رسد که تنها در فرض اخیر، امکان معافیت هست. از سوی دیگر، عمل حاکمیتی مسبوق به وجود حق فردی یا لاحق بر آن. عادلانه است که تنها در فرض اخیر، امکان دریافت خسارت نباشد. قضاوت و اعمال قضایی نیز اعمال حاکمیت است. پس، بر اساس ماده ۱۱ نباید زیان ناشی از آن جبران شود. منتها، قانونگذار به دلایلی، مثل نظارت بیشتر بر رفتار قضات (که قابل نقد است) و رعایت عدالت، برای قضات قایل به مسؤولیت به صورت خاص شده است. بدین ترتیب، تصمیم قضایی تابع احکام خاص موجود در اصل ۱۷۱ قانون اساسی است.

بر اساس مطالب فوق، موارد جبران خسارت ناشی از اعمال عمومی به شرح زیر سات: نخست، کارمندان متخلف دولت شخصاً مسؤول اعمال خویشند؛ دوم، دستگاه‌های اجرایی در صورت نقص وسایل اداری مسؤولیت دارند؛ سوم، در فرض اعمال حاکمیت، بنا به شرایط پیش گفته، ضمان منتفی است؛ چهارم، مطابق اصول قانون اساسی و مواد قانونی خاص، دولت بواسطه اعمال قضایی مسؤولیت دارد.

در فرض اخیر، مسؤولیت دادرسی به سه مصداق تقسیم می‌شود: خطا در تشخیص موضوع، تشخیص حکم و تطبیق موضوع بر حکم. در دو فرض اخیر، نباید مسؤولیتی را بر قاضی بار کرد؛ چرا که در اینجا، قاضی اختیار تشخیص دارد و کسی نمی‌تواند در تشخیص او تردید و آن را واری کند؛ او بالاترین مقامی است که چنین قدرتی دارد و واری امر به معنای نادیده گرفتن استقلال و حتی ماهیت کار قضاوت است. همچنین، شیوه خاص شکایت از آرا تضمین‌کننده صحت این تضمین است و بس. البته هرگاه حکم قاضی در مرجع بالاتر نقض شود و سپس، در مراجع انتظامی اثبات شود که علت صدور حکم، تخلفاتی مثل دریافت رشوه و... بوده، آنگاه بایستی طی دادرسی جداگانه به مسؤولیت مدنی قاضی پرداخت. اما در تشخیص موضوعات، قاضی الزام دارد تا نهایت تلاش خود را برای درک واقعیات پرونده به کار گیرد و از کارشناسان و... کمک بگیرد و کوتاهی او در استفاده از شیوه‌های متعارف ارزیابی، سبب مسؤولیت وی است.

در میان احکام قانونی، مواد ۱۳ و ۴۸۶ ق. م. ا. و نیز مواد ۷، تبصره م. ۱۴۵ و ۲۵۵ ق. آ. د. ک. مقررات مناسبی را برای جبران خسارات افراد متضرر از اعمال قضایی مقرر کرده است. در این احکام، گاهی مأموران اجرا و گاهی قاضی مسؤول است و گاه دولت و گاه عامل زیان جبران خسارت آن را بر عهده دارد. برای بازداشت ناروا، وقتی می‌توان درخواست جبران خسارت کرد که صدق اتلاف منفعت کند. همچنین، زیان بدنی ادارات دولتی به اشخاص، حکم خاص دارد و خسارت ناشی از آن را می‌توان بر اساس ماده ۴۷۳ ق. م. ا. از بیت‌المال پرداخت.^۲

^۲ در اینجا، قانونگذار از سنن فقهی پیروی کرده و اعم از آنکه عامل مقصر باشد یا خیر و اینکه عمل حاکمیتی باشد یا تصدی‌گرایانه، مسؤولیت مدنی هست.

روی هم، قضاوت عمل حاکمیتی است و مسؤولیت قاضی استثنا بر مسؤولیت دولت است و شرایط خاص دارد؛ مگر اینکه زیان منتسب به دولت باشد؛ مثل نقص وسایل اداری، که در آن صورت، قاضی مسؤولیتی ندارد؛ مثل بازداشت قبل از تعطیلات یا بازداشت در محل نامناسب که ناشی از قصور و تقصیر قاضی نباشد.^۳

۲،۲،۲. مسؤولیت دولت در آرای صادره

در آرای موضوع بررسی، دادگاه بدوی درباره مسؤولیت قاضی و مراجع قضایی سخنی به میان نیاورده است؛ اما مرجع تجدید نظر، به درستی و با توجه به وضع خاص مسؤولیت قاضی در نظام حقوقی کنونی (اصل ۱۷۱ قانون اساسی) باور دارد که حکم مقرر در ماده ۱۱ قانون مسؤولیت مدنی درباره مسؤولیت دولت، در امور حاکمیتی نسخ و مستثنی شده و قاضی، در امر حاکمیتی قضا، دارای مسؤولیت است.

از آنجا که زیان وارده تنها مستند به تصمیم قاضی نیست و در مرحله اجرا وارد شده، دادگاه تجدید نظر به این مهم نیز نظر داشته و بر آن است که احکام مقرر در قانون مجازات اسلامی ناظر به تجاوز از حدود قانون، نه صرف تقصیر، بر این موضوع حاکم است.

در هر حال، مسؤولیت دولت در این دعوا نهایی نیست و وزارت دادگستری می‌تواند بعد از جبران خسارت به شخصی که باعث خسارات وارده به خواهان شده، رجوع کند.^۴

۲،۳. زیان و انواع آن

زیان امر موضوعی است و بایستی، به کمک دانش و تجربه، به رخداد یا حدود آن پی برد. هرگاه این بررسی برای دادرس دشوار باشد، برای ارزیابی زیان، باید به کارشناس و... روی آورد. از این روی، در تعیین زیان، عرف و سنن جامعه مهم است. یعنی، اگر عرف و سنن حقی را برای کسی شناخت، دادگاه نیز باید آن را محترم بدارد و زیان بدان را در شمار آورد. تقسیم مسؤولیت مدنی بر پایه موضوع زیان، مثل شخص و مال و... در حقوق فرانسه، که مبنای نوشته‌های فارسی حقوقی بوده، معمول نیست؛ اما در کامن‌لا، در برخی نوشته‌های مربوط به حقوق خطاها، می‌توان چنین تقسیمی را دید. در حقوق آلمان نیز، این تقسیم، پارادایمی برای نویسندگان حقوق مسؤولیت مدنی است و در ابتدای کتب مسؤولیت مدنی، تقسیمات بحث، بر پایه انواع موضوع زیان است. در حقوق اسلام نیز، تقسیم موارد ضمان بسیار زیاد است و اساساً تکثرگرایی مسؤولیت مبتنی بر این دیدگاه است. منتها، ایرادی که می‌توان بر مسؤولیت مدنی در فقه اسلامی وارد ساخت، ناکامل بودن احکام آن به دلیل ناشناخته بودن برخی حق‌های جدیدی است که در عصر جدید، برای انسان مطرح شده است؛ مثل حقوق بشر، شامل حق بر آزادی، فرصت و موقعیت و...

به هر روی، برغم گذشت سالیان زیاد از استقرار نظام حقوقی و وجود قانون مسؤولیت مدنی مستقل، هنوز بر سر برخی مفاهیم آن در میان حقوقدانان اختلاف هست. از این رو، با معرفی برخی از این مفاهیم، رویکرد خود به این مقولات را تشریح می‌کنیم و برغم باور به قاعده‌مندی مسؤولیت مدنی و پرهیز از تکثرگرایی، از سنت تقسیم احکام بر پایه موضوع پیروی می‌کنیم و از حق‌هایی می‌آغازیم که در حمایت قانون است؛ چنانکه خود قانون نیز این راه را برگزیده است (ماده ۱ ق. م. م.).

^۳ آنگاه باید توجه داشت که تقصیر در این موارد، همان تجاوز از حدود اختیارات و وظایف است.

^۴ ر. ک. صفایی و راضی (۱۳۹۹)، ص. ۱۴۱.

۲،۳،۱. زیان معنوی (زیان به شخصیت)

زیان به شخصیت، زیان معنوی است و به معنای آسیب به اجزای شخصیت و مختص افراد انسانی است. البته، برخی نظام‌های حقوقی، زیان معنوی را زبانی می‌دانند که ملموس نباشد و وابسته به اظهارات زیان‌دیده و در حقیقت، شخصی است.^۵ به هر روی، شخصیت انسانی، از منظر مسؤولیت مدنی، سه بخش است: بدن، روح و اعتبار. بر این پایه و به تبعیت از استادان حقوق،^۶ زیان معنوی را برمی‌شماریم:

۱. زیان بدنی (تمامت جسمانی)؛ مثل از دست دادن عضو، در تصادف رانندگی یا افزایش مواد خطرناک خون، بواسطه تزریق در بیمارستان.

در احکام اسلامی، هرگاه زیان جسمی به عمد باشد، احکام «قصاص» و هرگاه عمدی نباشد، اعم از آنکه تقصیری بوده یا خیر (خطای محض)، تابع احکام «دیه» است. همچنین، هرگاه نوع زیان خطایی مشخص نباشد، «ارش» حاکم خواهد بود. پس، برخلاف آنچه بین حقوقدانان مشهور است، در کنار دیه و ارش، قصاص وسیله جبرانی دیگری است که شکل مجازات گرفته و به خودی خود، ابزار جبران زیان جسمی نیست؛ بلکه نوعی انتقام و تجویز تلافی برای فرو خواباندن احساس شخص زیان‌دیده است و در جبران زیان، به اندازه کافی کارآیی نداشته است. در حقیقت، قصاص نوعی جبران غیر مادی زیان روحی است.

به هر روی، برای استخراج احکام کلی مسؤولیت مدنی درباره جسم اشخاص، بایستی به قصاص و دیه و ارش و شرایط آن نیز نظر داشت؛ تا در کنار ارایه قاعده کلی، بتوان از این راه‌حل‌های سنتی به قاعده کلی برای همه مسؤولیت مدنی رسید. البته گاهی خسارات ناشی از دست دادن عضو، برای زیان‌دیده بسیار گران بوده و فراتر از دیه و ارش و قصاص است؛ فرض کنیم شخص هنرمندی، فاقد دست یا چشم شود؛ آیا باید او را ساقط از زندگی بدانیم؟ یا اینکه، هرگاه خسارات و هزینه‌های معالجه‌ی عضو او، مثل دست یا چشم، فراتر از مقدار دیه یا ارش دریافتی باشد؛ آیا همه باید بر دوش زیان‌دیده باشد؟ خلاصه اینکه، برای این خسارات مازاد چه باید کرد؟

آنگاه، نظریات گوناگونی هست:

نخست، گروهی با تفاوت بین فوت منفعت و عدم‌النفع (برای دیدن این تفکیک، ر. ک. مباحث بعدی)، بر آن هستند که دیه، بابت فوت منفعت جسم است. پس، عدم‌النفع زیان‌دیده، که فراتر از مبلغ دیه باشد، در صورت اثبات، درخور جبران است. پیروان این نظر، البته، عدم‌النفع را در صورتی جبران‌پذیر می‌دانند که عمدی در کار باشد.^۷ در نقد این دیدگاه، فارغ از دشواری اثبات عمد و غیر عمد، باید گفت که اگر بحث عمد در میان باشد، قصاص مطرح خواهد شد، نه دیه. پس، نتیجه می‌گیریم که مطابق این نظر، ضرر و زیان ناشی از آسیب جسمی، که فراتر از دیه باشد، امکان جبران ندارد.

دوم، بعضی استادان بر این باورند که مقدار دیه اماره‌ای بر حداقل‌هاست.^۸ یعنی، قانونگذار، با تعیین دیه، حداقل‌های ضرر و زیان اشخاص را، در صورت از دست دادن عضو بدن، مشخص کرده است. بنابراین، اگر کسی دنبال راه جبرانی بیش از میزان دیه باشد، باید بیشتر بودن زیان از مقدار دیه را ثابت کند. آنگاه خسارات مازاد، جبران‌پذیر است. این دیدگاه، هرچند آیین رسیدگی به خسارات مازاد دیه را نشان می‌دهد و بار اثبات آن را بر دوش خواهان می‌نهد، درباره دلیل و مشروعیت دریافت

^۵ میرشکاری و حسینی (۱۴۰۲)، ص. ۳۵۲.

^۶ کاتوزیان (۱۳۸۲)، ص. ۲۶۱ و پیرهادی (۱۴۰۲)، ص. ۱۰۷.

^۷ ر. ک. بابایی (۱۳۹۴)، ص. ۵۶.

^۸ ر. ک. کاتوزیان (۱۳۸۲)، ص.

خسارات مازاد، از منظر حقوق، چیزی در بر ندارد و مشکل را حل نمی‌کند. در حقیقت، دریافت خسارات مازاد دیه را فرض گرفته و حکم به شیوه دریافت آن داده است.

سوم، گروه دیگر بر آنند که موضوع دیه زیان معنوی (جسمی) است. یعنی، شخص تنها بخاطر از دست دادن بخشی از جسم خود، فارغ از ضرر و زیان ناشی از آن، استحقاق دیه یا قصاص را دارد. پس نقص عضو، دیه دارد و در کنار آن، برای جبران هزینه پزشکی، می‌توان جبران خسارت مادی را طلب کرد. همچنین، عدم‌النفع ناشی از فقدان عضو نیز امکان مطالبه دارد. این دیدگاه، با توجیهی که برای دیه آورده، مشکل را حل کرده است. اما مسأله آن است که این دیدگاه واجد بدعت است و حکم به چیزی داده که در طول تاریخ اسلام، در مقام بیان، نادیده گرفته شده است.

به نظر می‌رسد که احکام اسلام مقدار دیه را پوشش‌دهنده همه خسارات، اعم از مادی و معنوی بدانند؛ چنانکه مطابق رأی وحدت رویه هیأت عمومی دیوان عالی کشور (شماره ۶۱۹ - ۸۶، ۱۳۷۶)، خسارات مازاد بر دیه درخور جبران نیست؛ این رأی، ما را جهت پذیرش حکمی راهنمایی می‌کند که خسارات مازاد بر آن را جبران‌پذیر نمی‌داند؛ چرا که دیه معلول ناتوانی در تقویم خسارات بدنی است؛ خساراتی که جهت جبران آن، رویه‌های متعددی ایجاد می‌شده است؛ وقتی ارزیابی زیان بدنی دشوار باشد و دیه عامل مقطوع پیشگیری از ارزیابی‌های متعدد باشد، به طریق اولی، زیان روحی و سایر زیان‌ها نیز در این دایره قرار می‌گیرد و امری مازاد بر دیه نیست. امروزه و پس از تجربیات موجود، اما باید گفت که اگر این رأی را بخواهیم لازم‌الاجرا بدانیم، با سکوت قانونگذار در سال‌های ۱۳۷۰ تا کنون (بوژه در سال ۱۳۹۲) که در مقام بیان بوده، به مقابله برخاسته‌ایم. پس، بایستی بخشی از نظر سوم را پذیرفت و دیه را تنها عوض عضو قلمداد کرد و تنها در جایی که زیان مازاد بر آن، عینیت داشته باشد، خسارات مازاد بر دیه جبران‌پذیر است؛ مثل خسارات ناشی از هزینه‌های معالجه. در حقیقت، بر خسارات مازاد بر دیه، قواعد کلی مسؤولیت مدنی حاکم است و دریافت آن مانعی ندارد.

۲. زیان روحی (تألمات روحی): هرگاه کسی بخاطر از دست دادن شخص یا موقعیت یا شی خاص، دچار تألمات روحی شود، می‌تواند درخواست جبران خسارت کند؛ مثل رنج ناشی از دست دادن خویشان و دوستان یا ناراحتی ناشی از دست دادن شغل. همچنین، هرگاه شخص با کسی در رابطه صمیمی باشد و حادثه‌ای سبب از بین رفتن طرف رابطه شود، او می‌تواند درخواست جبران کند. منتها، باید دانست که در بیشتر نظام‌های حقوقی، شرط جبران خسارات، مشروعیت این رابطه است. علاوه بر این، ارسال پیام ناخواسته به مشتریان مصداق مزاحمت روانی است و مسؤولیت مدنی دارد و در قالب آلام روحی قرار می‌گیرد.

امروزه حتی پیش‌تر رفته‌اند و در برخی نظام‌های حقوقی، پذیرفته‌اند که از دست دادن کیفیت متعارف زندگی مطبوع نیز زیان تلقی می‌شود.^۹

۳. زیان به شرافت، اعتبار و شهرت: ممکن است زیان به اعتبار و وجهه شخص وارد شود؛ مثل ریختن آبروی اشخاص از راه افترا و تهمت و توهین.

لازم به ذکر است که این نوع زیان، در کنار اینکه از تألمات روحی جداست، با زیان به شهرت تجارتي اشخاص نیز متفاوت است. پس، باید بین این نوع زیان و افشای اسرار تجارتي و نقض شهرت تجارتي، که جزو زیان‌های مادی است، تفاوت گذاشت. اینها، هرچند مال نیست، تعلق به شخصیت انسان نیز ندارد؛ اما بر اساس صراحت م. ۱. ق. م. شایسته جبران است.

^۹ میرشکاری و حسینی (۱۴۰۲)، ص. ۳۵۳

۲,۳,۲. منافع شخص

منفعت، حاصل مال یا شخص و فرع بر آن دو است. منافع انواع دارد: از جهت منبع، منافع مربوط به مال است یا شخص؛ که آنگاه می‌تواند عینیت خارجی یافته، مثل سیب درخت یا چنین نباشد؛ مثل سکونت در خانه و فعالیت کارگر. از منظر دستاورد عامل زیان، منافع جزو مستوفات (استیفاشده) یا غیر مستوفات (استیفا نشده) است و از جهت قطعیت، ممکن‌الحصول (محقق و مسلم) یا محتمل‌الحصول است.

هرگاه عامل از منافع استفاده (استیفا) کرده باشد (مستوفات)، راه جبران آن، استرداد منفعت یا پرداخت اجرت‌المثل است و در قالب مباحث مسؤولیت مدنی قرار نمی‌گیرد و این شاخه از مسؤولیت مدنی، درباره زیان به منافع غیر مستوفات است. همچنین، اگر منفعت مال، قطعی و مسلم باشد، امکان جبران آن هست (منافع ممکن‌الحصول)؛ ولی اگر در سیر طبیعی امور، نتوان حصول آن را پیش‌بینی و اثبات کرد، امکان جبران ندارد (منافع محتمل‌الحصول).

قانونگذار ایرانی «عدم‌النفع» را درخور مطالبه نمی‌داند (تبصره ۲ م ۵۱۵ ق آ د م)، بر خلاف «تفویت منفعت»، که شایسته مطالبه و جبران است (م. ۱۳۳ قانون تجارت). بنابراین، باید دید که این دو چیست و چه نسبتی دارند؟ آنچه در حقوق غرب مشهور به ضرر اقتصادی^{۱۰} است، عدم‌النفع یا فوت منفعت است؛ چرا که این نوع زیان، ملموس نیست و تنها از منظر اقتصادی تحلیل می‌شود.

برای پاسخ، باید از نظر موضوعی، دانست که کدام یک از دو وضع عدم‌النفع و فوت منفعت، زیان تلقی می‌شود و از نظر قانونی، در صورت زیان بودن این دو، جبران آنها چگونه و بر چه مبنایی استوار است.

به نظر بعضی، در فقه، عدم‌النفع، اگر از نظر عرفی و لغوی ضرر به شمار آید، از نظر فقهی و حقوقی امکان جبران دارد.^{۱۱} منتها، مشکل آنجاست که ماده ۵۱۵ ق. آ. د. م. در عین اینکه عدم‌النفع را خسارت می‌انگارد، آن را شایسته جبران نمی‌داند.^{۱۲} عدم‌النفع، به نظر برخی حقوقدانان، «ممانعت از وجود پیدا کردن منفعتی است که مقتضی آن حاصل شده است. مانند توقیف غیرقانونی شاغل به کار که موجب حرمان او از گرفتن مزد شده باشد».^{۱۳} چنانکه می‌بینیم، عدم‌النفع به معنای جلوگیری از ایجاد نفع و منفعت مال یا شخص است. از بین بردن میوه درختان باغ، اتلاف منفعت است؛ اما جلوگیری از ایجاد میوه، عدم‌النفع است که به خاطر سیر طبیعی امور، صدق فوت منفعت هم می‌کند. اما جلوگیری از امری که باعث ساخت و ساز باغ شود و نتوان آن را تبدیل به تجارت پر سود کرد، تنها عدم‌النفع است.

به نظر برخی حقوق‌دانان،^{۱۴} تنها اگر زیان عمدی باشد، عدم‌النفع درخور جبران و در فرض زیان غیرعمدی، غیرقابل جبران است. این معیار در حقوق آلمان، آمریکا و فرانسه نیز پذیرفته شده است. با این حال، به نظر نمی‌رسد که ارتباط وثیقی بین عمل عامل زیان با موضوع زیان باشد تا ویژگی‌های اولی را تغییردهنده ماهیت دومی بدانیم!

همچنین، گفته شده است که مصداق مسلم بودن نفع، قابلیت اجاره است؛ چنانکه در مواد ۵۳۵ و ۵۳۶ قانون مدنی آمده است. در فقه، نیز برای قابلیت جبران، معیار عقد اجاره را بیان کرده‌اند؛ یعنی، هرچه را بتوان اجاره داد، درخور جبران است. بنابراین، اتلاف منفعت یا فوت آن موضوع ماده ۳۲۸ ق. م. است و ناظر به اتلاف منافی است که می‌تواند موضوع عقد اجاره باشد و

¹⁰ Economic Loss

^{۱۱} بهرامی احمدی (۱۳۹۷)، ص. ۱۴۲

^{۱۲} بهرامی احمدی (۱۳۹۷)، ص. ۱۴۶

^{۱۳} جعفری لنگرودی، ۱۳۷۲: ۱۱۴۳

^{۱۴} بابایی (۱۳۹۴)، ص. ۶۷

از این طریق به صاحب آن سود برساند؛ اما عدم‌النفع، ناظر به سود احتمالی مال یا پول یا شخص است و جبران‌پذیر نیست.^{۱۵} بر این اساس، بایستی با مفهوم منافع مورد اجاره آشنا شد؛ در واقع، در مثال کارخانه‌ای که اجاره داده می‌شود، منفعت آن وابسته به عین مال است؛ اما نفع آن، در کنار عین مال، وابسته به اوضاع و احوال جامعه، شخص مدیر و... است.

با این حال، باید اعتراف کرد که تمیز کامل موضوع آسان نیست؛ چرا که نفع احتمالی بر اجاره‌به‌های مال مؤثر است و در مثال کارگر، موضوع بسی دشوارتر است. پس، درباره انسان، باید گفت که ممکن است منافع شخص ائتلاف (نفویت) شود و این با پرداخت عوض منفعت انسان متفاوت است (اجرت شخص). آنگاه، زیان به شخصی که شاغل بوده و کار می‌کند، جبران‌پذیر است؛ در استخدام بودن و رابطه سببی با عقد اجاره، مثل حبس کارگر (ماده ۱۸ قانون کار و ماده ۱۴ ق. آیین دادرسی کیفری). همچنین، باید از خلط زیان آینده و عدم‌النفع دوری جست؛ عدم‌النفع در مقایسه با زمان رسیدگی، ممکن است ناظر به گذشته باشد؛ اما زیان آینده ناظر به مدت بعد از صدور رأی بوده و ممکن است سبب ائتلاف شود. در حقیقت، زیان آینده، نسبت به زمان رسیدگی دادگاه است.

ممکن است در تفاوت عدم‌النفع و فوت منفعت، قایل به این باشیم که اولی شخصی است و غیر قابل جبران و دومی عینی و شایسته جبران است. باید گفت درست است؛ قاعده در جبران خسارت، عینی بودن آن است؛ یعنی زیان، بدون توجه به شرایط زیان دیده، جبران‌پذیر خواهد بود. اگر بخواهیم دقیق‌تر صحبت کنیم، مال موضوع زیان باید عینیت داشته و از نظر عرف، معلوم باشد تا بتوان زیان آن را جبران کرد.^{۱۶} بنابراین، در هر دو صورت، بایستی نفع عینی، فارغ از وضعیت شخص، باشد؛ مثل میوه درخت یا حمل حیوان عینیت دارد؛ اما منفعت ناشی از معامله مال، خیر. با این حال، همه مصادیق عدم‌النفع شخصی نیست و برخی از آنها عینیت دارد؛ مثل منافع سکونت خانه که مادی نیست؛ ولی برای عرف ملموس (عینی) است و امکان جبران دارد. به نظر می‌رسد که دلیل امر، قطعیت بیشتر فوت منفعت نسبت به نفع، با نظر به موضوع زیان است. آنگاه، وجه ممیزه این دو «احتمال» وجود است. یعنی، منفعت ناظر به نفع تحقق‌یافته یا نفعی است که در سیر طبیعی امور، با نظر به تجارب گذشته، ممکن است تحقق یابد. امر ناظر به آینده و احتمالی، درخور جبران نیست؛ مگر اینکه، احتمال بدل به امکان شود و سیر طبیعی امور به گونه‌ای باشد که وجود نفع و منفعت آینده را ممکن سازد.

منتها، اگر تفاوت عدم‌النفع و ائتلاف منفعت را احتمال اولی و مسلم بودن دومی بدانیم، باید پاسخ داد که آیا عدم‌النفع مسلم داریم؟

دلیل عدم حمایت از منافع احتمالی، علاوه بر عدم تحقق کامل و مسلم آن، پیش‌بینی‌ناپذیری آن برای واردکننده زیان است. قابلیت پیش‌بینی عدم‌النفع، برای جبران خسارات حاصل از آن، ممکن است معیاری برای تفکیک آن از فوت منفعت باشد. یعنی، هرگاه عامل زیان (متعارف) آن را پیش‌بینی کند، فوت منفعت و درخور جبران است و اگر نتواند، عدم‌النفع است و نمی‌توان جبران آن را خواست. مثلاً منفعت سکونت خانه به اندازه‌ای قطعی است که هر ساله اجاره‌به‌های آن از جانب مراجع اعلام می‌شود.

منفعت درباره انسان نیز مطرح است. منتها باید در نظر داشت که مالیت دادن به نیروی کار انسان، ممکن است برابر با بیگاری گرفتن از او شناخته شود و خلاف ضرورت احترام به کرامت انسانی باشد. پس، برای تعیین منفعت انسان، علاوه بر اجاره اشخاص، می‌توان از معیار دیه استفاده کرد و تفاوت آن را با زیان ناشی از کارافتادگی به رسمیت شناخت.

^{۱۵} ر. ک. صفایی و رحیمی (۱۳۹۳)، ص. ۱۱۸

^{۱۶} ر. ک. باریکلو (۱۳۹۳)، ص. ۷۷

ممکن است بگوییم که عدم‌النفع همان منفعت انسان است. اما باید از این اختلاط دست شست: منفعت متعلق به مال، کار متعلق به انسان و سود متعلق به وضعیت (موقعیت و فرصت) است. اولی و دومی، به صورت مطلق امکان جبران دارد. اما سومی درخور جبران نیست؛ مگر عادتاً امکان تحصیل آن باشد. آنگاه می‌توان آن را منفعت یا کار دانست.

بین سود محتمل و کار نیز تفاوت هست: جبران کار با پرداخت اجرت‌المثل عمل است؛ اما جبران سود، با ارزیابی بالفعل آن امکانپذیر است؛ مثلاً ممکن است کارگری در یک روز مزد مشخصی داشته باشد، اما در روز خاصی بهتر و در روز دیگر بدتر از آن کار کند.

روی هم، پنج تفسیر، در قالب دو گروه عمده، در تفاوت فوت منفعت و عدم‌النفع هست، که فوت منفعت را به دلایل زیر، جبران‌پذیر و عدم‌النفع را جبران‌ناپذیر می‌داند:

نخست. برخی ناظر به شرایط نفع یا منفعت است: الف. عینیت مادی منفعت و فقدان عینیت نفع؛ ب. مسلم بودن تحقق منفعت و احتمالی بودن نفع؛ ج. تعلق منفعت به گذشته و نفع به آینده؛

دوم. برخی به اراده و اعمال اشخاص نظر دارد: الف. وجود قرارداد (اجاره) درباره منفعت و فقدان آن در نفع؛ ب. عمد در ورود زیان به منفعت و تقصیر در ورود زیان به نفع.

برای تعیین موضع حقوق ایران درباره تفاوت این دو، باید گفت که در همه احوال فوق، ضابطه عرفی مهم است و همه موارد مذکور، اماره‌ای است که بیانگر جبران منفعت و رهاسازی نفع از قابلیت مطالبه حقوقی است. بنابراین، نباید قایل به یک ضابطه بود. در حقیقت، هرگاه هیچ‌یک از موارد موصوف برای فوت منفعت نباشد، با عدم‌النفع روبرو هستیم که امکان مطالبه حقوقی ندارد. اما اگر یکی از اینها باشد، مثلاً عین باشد یا حتمی یا ناظر بر گذشته باشد یا عمد و یا قراردادی درباره آن باشد، فوت منفعت است و قابل مطالبه.

۲،۳،۳. زیان به سایر حق‌ها

مزامت برای حق مالکیت و تصرف، از بین بردن حق تقدم (راندگی و...) و آسیب به حقوق بشر (آزادی، حق بر اطلاعات و دانستن، حق بر کار، حیات، دادخواهی، محیط زیست) از زیان‌های بر سایر حق‌ها است.

حال، آیا آزادی، می‌تواند جبران شود؟ بله، با استناد به ماده ۱ ق. م. م. به خودی خود، می‌توان جبران کرد؛ چه این آزادی آثار پولی داشته باشد یا تنها غیرپولی باشد.

نقض حریم خصوصی نیز از مصادیق، زیان به سایر حق‌هاست. تصور کنید کسی در مسایل شخصی دیگری سرک بکشد و در حقیقت، به حریم خصوصی او تجاوز کند، آنگاه باید این زیان را هم جبران کرد؛ منتها به شیوه خاص خود و با از بین بردن آثار این تجاوز؛ مثل عذرخواهی و بازگرداندن اطلاعات و..

۲،۳،۴. زیان به فرصت و موقعیت

تفاوت فرصت و موقعیت، در این است که موقعیت، ناظر به وضعیت مستمری است که شخص عملاً و به صورت بالفعل در آن قرار دارد؛ اما فرصت ناظر به وضعیت آنی است که از دست می‌رود؛ ممکن است شخصی در موقعیت مستمری بوده که از عامل سبب از بین رفتن آن شده، مثل موقعیت شغلی خاص یا اینکه تنها یکبار در طول عمر یا هر چند سال و... فرصت رسیدن به هدف خاصی را داشته و از بین برود. اگر بخواهیم، از باب تجارت مثال بیاوریم، از بین بردن موقعیت بازاری شرکتی که موضوع توجه دیگر شرکت‌هاست و از بین بردن فرصت شرکت در مناقصه، در این قالب قرار می‌گیرد.

حال، مسأله آن است که از بین بردن این دو از منظر قانونگذار شایسته مطالبه است یا خیر.

از بین بردن موقعیت

موقعیت اشخاص بصورت رسمی (قانونی و قراردادی) یا عملی است که ممکن است مستقیم باشد یا بواسطه؛ مثل حبس نان آور خانواده‌ای که بدون آن، به سختی می‌افتند.

درباره جبران از دست دادن موقعیت قانونی، مثل حق شخص بر نفقه آینده، بحثی نیست؛ درباره موقعیت قراردادی هم نباید تردید کرد و دریافت خسارت برای از بین بردن آن دو، رواست. اما، درباره موقعیت عملی، که نه بر اساس قانون و نه قرارداد ایجاد شده، اختلاف هست؛ چرا که تنها منبع آن اراده فردی متعهد اخلاقی است؛ مثل برادری که هزینه زندگی خواهر خود را پرداخت می‌کرده، در حالی که وظیفه قانونی نداشته است و این برادر، از روی تقصیر حبس شود.

به نظر برخی حقوقدانان،^{۱۷} ممکن است با الزامات شخصی و قراردادی، این تعهد طبیعی را به تعهد قانونی تبدیل کرد؛ مثلاً در صورت سلب منفعت دو سال پرداخت نفقه، زیان را می‌توان جبران کرد. البته می‌توان گفت که الزام درونی او برای ایجاد چنین حقی به سود متعهد له کفایت می‌کند و سبب از بین رفتن موقعیت او شده است. همچنین، می‌توان معیار استمرار و ادامه موقعیت را از شرایط پرونده احراز کرد. یعنی، هرگاه بتوان با کمک گرفتن از معیار «سیر متعارف امور» به این نتیجه رسید که نتیجه معینی حاصل می‌شده و واقعه زیانبار مانع آن شده، مشکلی در دریافت خسارت متحقق نشدن آن نتیجه نیست؛ هرچند متعهد الزام بیرونی برای آن نداشته باشد.^{۱۸}

از بین بردن فرصت

آیا از دست دادن فرصت کار یا موفقیت، به خودی خود و مستقل از موضوع آن سزاوار جبران است؟ پاسخ مثبت است و فوت فرصت سزاوار جبران است.^{۱۹} شرط جبران فرصت این است که واقعا در آستانه آن قرار داشته باشیم. از این رو، ارزش فرصت وابسته به امکان تحقق موضوع است؛ مثل میزان احتمال رسیدن به سودی مانند قبولی در مسابقه یا مذاکره ..

باید به خاطر داشت که زیان آینده متفاوت از موردی است که فرصت از دست می‌رود؛ مثلاً عدم شرکت در امتحان از دست دادن فرصت است؛ اما تبدیل نشدن به شخص حرفه‌ای در دانشگاه، زیان آینده و از نظر احتمال، عدم‌النفع است.

از بین بردن فرصت و موقعیت با عدم‌النفع و فوت منفعت چه نسبتی دارد؟ در عدم‌النفع و فوت منفعت، به نفع و منفعت حاصله نظر داریم؛ اما در اینجا، به خود وضعیت (موقعیت و فرصت)، فارغ از حصول نتیجه توجه می‌کنیم. در حقیقت، فوت منفعت و عدم‌النفع، موردی است و در آن به ارزیابی منفعت از دست رفته یا نفع حاصل نشده می‌پردازیم؛ اما فرصت و موقعیت، ناظر به وضعی است که از دست رفته و به ارزیابی خود آن وضع می‌پردازیم.^{۲۰}

۲،۳،۵. ایجاد خطر (احتمال زیان)

^{۱۷} کاتوزیان (۱۳۸۲)، ص. ۲۱۹

^{۱۸} برای دیدن نظر مخالف، که آن را نامشروع و ناممکن می‌داند؛ ر. ک. بهرامی احمدی (۱۳۹۷)، ص. ۱۵۳

^{۱۹} آرای گوناگونی در حقوق فرانسه برای این امر صادر شده است (ر. ک. شایگان و آشوری (۱۳۹۷)، ص. ۵۷).

^{۲۰} ر. ک. شایگان و آشوری (۱۳۹۷)، ص. ۵۸

آنچه تاکنون بحث شد، ناظر به اعمال زیانباری بود که وضع زیان‌دیده را نسبت به گذشته بدتر کرده یا اینکه، سبب شده زیان‌دیده در آینده آسیب ببیند. اما گاهی با عملی، خواننده در وضعی قرار می‌گیرد که احتمال زیان هست. آیا ایجاد چنین احتمالی، به خودی خود، زیان هست یا خیر؟ در حقیقت، شما در موقعیت زیان قرار می‌گیرید یا فرصت ایجاد می‌شود که احتمال زیان به شما افزایش می‌یابد.

امروزه این نیز خود به تنهایی امکان جبران دارد. منتها قانونگذاران به نحوه جداگانه با آن برخورد کرده‌اند و سعی کرده‌اند که احکامی مثل اقدامات احتیاطی را برای آن تدارک ببینند.^{۲۱}

۲،۴. نقد موضع دادگاه درباره خسارات وارده

از نقاط قوت استدلال‌های قاضی بدوی و قضات تجدید نظر در صدور دادنامه، اینکه جبران خسارات وارده به خواهان، حتی خسارات مورد تردید را کاملاً پذیرفته‌اند.

زیان‌های مورد پذیرش دادگاه به شرح زیر بوده است:

الف. جبران زیان‌های معنوی؛ قضات باور به جبران خسارات معنوی زیان‌دیده دارند. بنابراین، حکم به زیان معنوی چه به صورت آزار جسمی ناشی از حبس باشد یا تألمات روحی مناسب بوده است.

ب. سلب آزادی؛ قضات باور دارند که سلب آزادی به معنای زیانی است که می‌توان از طریق مادی جبران کرد و لذا مبلغی را به صورت روزانه برقرار کرده تا ایام حبس را در بر گیرد.

ج. باور به تفویض منافع انسان؛ دادگاه بدوی، با اشاره به احکام مقرر در قانون آیین دادرسی کیفری، بدون اینکه نامی از خسارات ناشی از عدم‌المنفع یا فوت منفعت ببرد، این نوع زیان را پذیرفته است؛ اما دادگاه تجدید نظر پذیرفته است که تفویض منفعت مسلم صورت گرفته و مستلزم جبران خسارات است. در هر حال، هر دو با استناد به نظریه کارشناسی، میزان آن را پذیرفته‌اند.

د. خسارات دادرسی؛ دادگاه خوانده را محکوم به خسارات دادرسی و نیز هزینه کارشناسی کرده است.

۲،۵. ارزیابی زیان

وقتی می‌توان مسؤلیت را تمام دانست که زیان وارد ارزیابی شود و برابر آن جبران شود.

۲،۵،۱ قواعد کلی ارزیابی زیان

جبران زیان معنوی با دشواری‌هایی روبروست:

نخست، قابل ارزیابی نیست؛ چون امر شخصی و درونی است، تأثیر این تألمات بر برخی افراد، زیاد و بر برخی دیگر کم است. بنابراین، تقویم و شیوه جبران آن دشوار و بلکه ناممکن است.

دوم، اگر هم بگوییم که زیان درخور ارزیابی است و قدر متیقن دارد، جبران‌نشده است. آب رفته را نمی‌توان به جوی بازگردانید؛ حتی اگر پولی پرداخت شود. پول تنها می‌تواند فرد را خوشحال کند.

۲۱. ر. ک. رجیبی (۱۳۹۹)، ص. ۶۸۷

سوم، اگر شیوه‌های غیر پولی را هم بیازماییم، به دشواری برمی‌خوریم؛ اخلاقی نیست از کسی بخواهیم که به اجبار دل‌زیاننده را به دست آورد.

در پاسخ به ایرادات بالا، می‌توان گفت که اولاً نایبستی اینها را مانع شناسایی حق قابل حمایت خواهان زیاننده دانست؛ چرا که اصل بر شناسایی این حق و حمایت از آن از منظر حقوقی است؛^{۲۲} ثانیاً ارزیابی سایر زیان‌ها، اعم از مادی و جسمی نیز دشوار است و نیز جبران کامل آن زیان‌ها نیز افسانه است و جبران اجباری هرچند خلاف اخلاق، باز مؤثر است.

در حقوق اسلام، زیان معنوی اهمیت بسیار دارد و در فقه، جبران اینگونه زیان‌ها به رسمیت شناخته شده است. از جمله، حد قذف، خود شیوه‌ای برای جبران زیان معنوی است و آزار کلامی نیز در حقوق جزای اسلامی و به تبع آن در قانون مجازات اسلامی، واجد تعزیر است. از این گذشته، قضیه سمره بن جندب و قاعده لاضرر، حاکی از مشروعیت جبران زیان معنوی است؛ چرا که اصولاً ضرر موضوع قاعده، ضرر معنوی به خانواده فرد مسلمانی بوده که به پیامبر مراجعه کرده است.

در میان احکام قانونی، می‌توان جبران‌پذیری زیان معنوی را دید؛ از جمله، در کنار اصل ۱۷۱ ق. اساسی، احکام موجود در مواد ۵ و ۶ و ۸ و ۹ و ۱۰ ق. مسؤولیت مدنی به صراحت زیان معنوی را شایسته جبران می‌داند.

منتها، شورای نگهبان، در رویه خود و در ارزیابی مصوبات مجلس، همیشه مخالف جبران زیان‌های روحی بوده است. با این حال، احکام قانونی، مثل حکم مقرر در تبصره ۱ م ۱۴ ق. آیین دادرسی کیفری هست، که درمی‌یابیم جبران این زیان‌ها پذیرفته شده است. بنابراین، نظر نهایی شورای نگهبان را چنین می‌توان تفسیر کرد: زیان‌های روحی درخور جبران است، ولی نه با پول. چرا که، نمی‌توان با قواعد کلی و عینی قانونی آن را به درستی اداره کرد؛ بلکه بایستی به دادگاه اختیار داد تا آن را مدیریت کند (ما یراه الحاکم).^{۲۳}

۲,۵,۲. ارزیابی زیان‌های موجود در دعوا

در ارزیابی و شیوه جبران خسارات معنوی خواهان، روشن است که جبران غیر مالی گره از کار نمی‌گشاید؛ برای نمونه، نمی‌توان با عذرخواهی یا انتشار آن در جراید، این همه ستمی را که به خواهان دعوا رفته، جبران کرد؛^{۲۴} مگر در موارد خاص، مثل انتشار کم برائت خواهان در فرض زیان به حیثیت و آبروی او که در پی حبس ناروای زیاننده در میان خانواده و آشنایان ایجاد شده است.

بر این پایه، بایستی دنبال جبران‌های پولی رفت. برای همین، یکی از نوآوری‌های رای، بکارگیری مفهوم سنتی دیه در جایی است که حتم وجود دارد، زیان حاصل شده، اما شرایط دیه (زیان بدنی) مفقود است. این قیاس، البته از نظر دادگاه در مقایسه بین مرگ واقعی و روحی زیاننده صورت گرفته است. به نظر مرجع قضایی، از بین رفتن سلامت روحی و روانی، همانند از بین رفتن جسم تلقی شده است. به بیان دیگر، می‌دانیم که گذر زمان باعث پیری و فرسودگی جسم است و بایستی اینها جبران شود؛ اما آیا دیه مناسب ارزیابی این زیان است؟ دیه شرایطی دارد؛ مثل از دست دادن عضو یا کبودی و... حال، آیا درست است که این مفهوم را در اینجا به کار ببریم؟ ثانیاً، همان مساله پایانی رویه قضایی، در اینجا هم مطرح است: آیا دیه کفایت از خسارات از دست دادن آزادی و عدم‌النفع عضو می‌کند؟ ظاهراً پاسخ قاضی بدوی به پرسش نخست، مثبت است؛

^{۲۲} میرشکاری و حسینی (۱۴۰۲)، ص. ۳۵۴.

^{۲۳} رمپیک (۱۳۹۵)، ص. ۶۲.

^{۲۴} در رویه قضایی نیز گاهی این گونه جبران‌ها نامناسب تشخیص داده شده و با اوضاع و احوال قضیه ناسازگار دانسته شده است (ر. ک. ر. ک. میرشکاری و حسینی (۱۴۰۲)، ص. ۳۶۵).

که در جهت تأیید این رأی، می‌توان به اختیار حاصل از ماده ۳ قانون مسؤولیت مدنی استناد کرد؛ اما در پاسخ به پرسش دوم، سکوت شده است.

همچنین، دادگاه در ارزیابی فوت منافع شخص، با جلب نظر کارشناس، به حداقل حقوق کارگر بر اساس مقررات جاری نظر داشته است؛ در حالی که بایستی توان واقعی و حتی فرضی خواهان در نظر گرفته می‌شد و این متفاوت از حداقل حقوق است. با این همه، انتخاب بین این دو، خود نیازمند رسیدگی موردی است.

در حقیقت، همانقدر که توجه به موقعیت اجتماعی افراد در جبران خسارات معنوی آنان نارواست، برابری آنان نیز گره از کار نمی‌گشاید. برای همین، در بعضی نظام‌های حقوقی با وام گرفتن مفاهیم اقتصادی، تمایل به پرداخت را مبنا قرار داده‌اند؛ به این صورت که میزان جبران خسارات زیان معنوی اشخاص بر مبنای تمایل زیان‌دیده به پرداخت مبلغ بابت عدم ورود آن خسارت محاسبه شود؛ این نیز مصون از انتقاد نمانده است.^{۲۵}

۲.۶. آنچه مطالبه نشده

آنچه خواهان می‌توانست از دادگاه مطالبه کند، محدود به مواردی نیست که در دادخواست آورده است؛ او می‌توانست، در کنار خواسته، این موارد را هم از دادگاه بخواهد: سایر زیان‌های معنوی وارده به او، شامل تألمات روحی ناشی از زندان و نیز از دست دادن آبرو و اعتباری که با زندانی شدن از دست او رفته است؛

از دست دادن موقعیت و فرصت؛ متأسفانه خواهان توجه به اتلاف فرصت و از دست دادن موقعیت خود نداشته است؛ او می‌بایستی خسارات به فرصت‌هایی که در این دوران برایش بوجود آمده و نتوانسته استفاده کند، مثل فرصت تحصیل شغل خاص و نیز موقعیت‌هایی را که از دست داده، مثل موقعیت همراهی با خانواده و دوستان و...، مطالبه می‌کرد و قضات بدوی و تجدید نظر به این مهم نظر نداشته‌اند؛ اینکه شخص موقعیت اجتماعی خاص داشته و ممکن بوده فرصت‌های بسیاری را در زندگی از دست داده باشد. چنانکه گفتیم، این دو متفاوت از عدم‌النفع و فوت منفعت است.

خطرات احتمالی ناشی از حبس؛ خطرات و احتمالات در معرض حبس قرار گرفتن که ممکن است در زندگی آینده خواهان اثرگذار باشد، از حقوق اوست و بایستی جبران شود.

همچنین، نزدیکان خواهان نیز می‌توانند به خاطر تألمات روحی و نیز از دست دادن موقعیت‌هایی مثل محروم ماندن از درآمد و نفقه (اگر باشد) اقدام به درخواست جبران خسارت کنند.

سرانجام شایان یادآوری است که جبران همه خسارات وارده، وابسته به این است که ورود خسارات وارده به سبب قصور یا تقصیر زیان‌دیده نباشد. بنابراین، اگر اثبات شده باشد که خواهان در ارایه اسناد یا استدلال‌ها کوتاهی کرده باشد یا اطلاعات گمراه‌کننده‌ای را در اختیار دادگاه قرار داده باشد یا برای فراری دادن مرتکب اصلی خود را در مظان اتهام و بازداشت قرار داده باشد، نمی‌تواند درخواست جبران خسارت کند؛ در برخی کشورها، حتی اگر متهم به دلیل اقرار، بازداشت شده باشد، مستحق دریافت خسارت نیست.^{۲۶} ماده ۲۵۶ قانون آیین دادرسی کیفری در این خصوص چنین می‌گوید: «در موارد زیر شخص بازداشت شده مستحق جبران خسارت نیست:

الف - بازداشت شخص، ناشی از خودداری در ارائه اسناد، مدارک و ادله بی‌گناهی خود باشد.

^{۲۵} ر. ک. میرشکاری و حسینی (۱۴۰۲)، ص. ۳۵۹

^{۲۶} ر. ک. شایگان و آشوری (۱۳۹۷)، ص. ۵۹

- ب - به منظور فراری دادن مرتکب جرم، خود را در مظان اتهام و بازداشت قرار داده باشد.
- پ - به هر جهتی به ناحق موجبات بازداشت خود را فراهم آورده باشد.
- ت - همزمان به علت قانونی دیگر بازداشت باشد».

نتیجه

پرسش اساسی مطرح در مقدمه این نوشته این بود که آیا راه نوآوری در نظام قضایی برای قاضی باز است؟ سعی کردیم که در متن نوشته به صورت ضمنی بدان پاسخ دهیم. اما برای پاسخ این پرسش، باید به سوالات اساسی تری پاسخ گفت؛ اینکه کار قاضی تنها یافتن حقوق است یا ساختن آن نیز بر دوش اوست؟ آنگاه اگر ساختن حقوق را بر دوش قاضی بگذاریم، باید به این پرسش نیز از منظر تفکیک قوا پاسخ گوئیم که آیا همه تصمیمات در مجلس و دولت گرفته می‌شود یا اینکه دادگستری نیز در پیشرفت کشور مشارکت دارد؟

دادن پاسخ به همه سوالات فوق در حوصله این نوشته نیست؛ تنها اگر قایل به حرکت قاضی در قالب قوانین باشیم و بدو اجازه ندهیم که از روش تفسیر لفظی عبور کند، قایل به علم بودن حقوق هستیم و آنگاه کار را به قضاوتی می‌سپاریم که کمتر موجب فساد است. اما اگر قایل باشیم که قاضی مامور یافتن عیوب نظام حقوقی است و بایستی بهترین راه منطقی را در دعاو برگزیند، بایستی بدو مجال حرکت خارج از چارچوب قوانین را داد. آنگاه کار او، نه مثل دانشمندان، که همانند هنرمندان خواهد بود.

روشن است که نبایستی به بهانه فردی کردن دعاوی بر نظم حقوقی تاخت؛ «ذوقی شدن» حقوق، در همه موارد، به سود کلیت نظام حقوقی نیست و نبایستی با هر حربه‌ای دنبال حل مشکل بود و قضات را «شریک‌الذواق» قانونگذار قرار داد.^{۲۷} با این حال، بایستی دادرس در پی حل مسایل، با نظر به خیر عمومی، باشد و این وقتی امکان دارد که قاضی بتواند روح حاکم بر حقوق ایران را بشناسد و آن را با لوازم عقلانیت و شرایط آن منطبق سازد.^{۲۸} آنگاه، تنها به نظم از بالا باور نخواهیم داشت و به نظم از پایین نیز، که بیشتر منطبق با لوازم عدالت و انصاف بوده و کارآمدتر است، اعتبار خواهیم داد؛ نظمی که نه بر پایه اراده یکباره قانونگذار قهار، که منطبق با سنن تاریخی و مبانی روان‌شناختی و جامعه‌شناختی حقوق است^{۲۹} و از این راه، در کنار ارزش‌هایی مثل عدالت و خیر عمومی، برای نظام حقوقی کارآمدی و نظم می‌آفریند. آنگاه است که می‌توان مدعی پربراری حقوق شد؛ نه وقتی که تنها منبع قضاوت، قانون باشد.

بر این پایه، مسأله اصلی رأی صادره از مراجع بدوی و تجدید نظر که در این نوشته موضوع بحث بوده، هنر و دانش قضات صادرکننده رأی است؛ کار آنان را اگر هنر بدانیم، بایستی بپذیریم به سویی بروند که بتوانند شخصیت خود را محقق سازند و بهترین آرای خود را صادر کنند؛ آنگاه راه‌های گوناگونی را به سوی پیشرفت می‌گشاید. اما از آن سو، چون روش عینی ندارد، مجبوریم تنها به شهود قاضی، که بر ما مکشوف نیست، اعتماد کنیم؛ از این رو، راه سوء استفاده از این راه، در نظام قضایی باز می‌شود. اما اگر کار آنان را علمی تلقی کنیم، با پذیرش روش عینی تکرارپذیر در قضاوت، برابری و مساوات در دادگاه‌ها حاصل می‌شود. منتها، بایستی آنان را محدود به روش‌هایی بدانیم و از راه‌هایی بروند که قانون پیش‌بینی کرده و حقوق را ماشینی می‌سازد.

^{۲۷} ر. ک. شریعت باقری (۱۴۰۲)، صص. ۶ و ۷

^{۲۸} ر. ک. درویش‌زاده (۱۴۰۲)، صص. ۱۳ و ۱۴

^{۲۹} ر. ک. ساکت (۱۴۰۴)، ص. ۲۰۵

بهترین روش، تلفیق این دو بوده و در عمده موارد، امکانپذیر است؛ معمولاً قانونگذار راهی را برمی‌گزیند که منطبق با احساس عدالت و انصاف قضات بوده و پیشرفت و مصالح اجتماعی را در نظر دارد. اما گاهی به دلیل فرآیندهای ایستای قانونگذاری و مشکلات ناشی از الفاظ، این هدف محقق نمی‌شود. حال، مساله آن است که آیا قاضی می‌تواند به حس درونی و منطق خود عمل کند؟

رأی حاضر، از آن دست آراییی است که سعی کرده در مواردی با تکیه به شهود درون قاضی، که ناشی از احساس عدالت اوست، در مرحله دادرسی، به اهداف منصفانه توجه کند و در مرحله صدور حکم، به عدالتی نظر داشته که می‌بایست برقرار می‌شد. استفاده از قوه خلاقه و نوآوری قضایی، وظیفه اصلی قاضی است که تضمین‌کننده عدالت فردی و پیشرفت اجتماعی است؛ اما وظیفه دیگر او، البته مستند کردن رأی به قوانین برای حفظ نظم و برابری اجتماعی است، که متأسفانه در رأی حاضر، به خوبی محقق نشده است؛ چرا که در قسمت‌هایی که نوآوری هست، مستندات قانونی و البته استدلال‌ها بسیار اندک است.

نسخه اولیه | ویراستاری نشده
Accepted | Awaiting Publication | Draft Version

منابع:

- بابایی، ایرج، (۱۳۹۴)، حقوق مسئولیت مدنی و الزامات خارج از قرارداد، چاپ اول، تهران: بنیاد حقوقی میزان.
- باریکلو، علیرضا، (۱۳۹۳)، مسئولیت مدنی، چاپ پنجم، بنیاد حقوقی تهران: میزان.
- بهرامی احمدی، حمید (۱۳۹۷)، ضمان قهری (مسئولیت مدنی)، چاپ نخست، تهران: دانشگاه امام صادق.
- درویش زاده، محمد (۱۴۰۲)، «خردگرایی و خردگرایی در رأی قضایی»، دوفصلنامه نقد و تحلیل آرای قضایی، دوره ۲، ش. ۳، صص. ۸-۱۴. doi: [10.22034/analysis.2023.707618](https://doi.org/10.22034/analysis.2023.707618).
- رجبی، عبدالله (۱۳۹۹). شرایط و آثار اقدامات پیش‌دستانه در حقوق ایران. مطالعات حقوق خصوصی دانشکده حقوق و علوم سیاسی. د ۵، ش ۴، ۶۸۷-۷۰۸. doi: [10.22059/jlq.2020.273694.1007161](https://doi.org/10.22059/jlq.2020.273694.1007161)
- رجبی، عبدالله و پیرهادی تواندشتی، محمد (۱۴۰۳). زیان معنوی در حقوق بین‌الملل خصوصی. حقوق اسلامی، ۲۱(۸۲)، ۱۰۱-۱۳۰. doi: [10.22034/ilaw.2023.708738](https://doi.org/10.22034/ilaw.2023.708738)
- ره‌پیک، حسن (۱۳۹۵)، حقوق مسئولیت مدنی و جبران‌ها، چاپ نخست، تهران، خرسندی.
- ساکت، محمدحسین (۱۴۰۴)، «درآمدی بر دادنامه‌پردازی در پرتو تاریخ و فلسفه حقوق»، دوفصلنامه نقد و تحلیل آرای قضایی، دوره ۴، ش. ۷، صص. ۱۸۴-۲۰۷. doi: [10.22034/analysis.2025.728149](https://doi.org/10.22034/analysis.2025.728149)
- شایگان، اسماعیل و آشوری، محمد . (۱۳۹۷). نظام حقوقی جبران خسارت ناشی از بازداشت متهمان بیگناه: پژوهشی در حقوق ایران و حقوق تطبیقی. فصلنامه پژوهش حقوق کیفری، ۶(۲۳)، ۴۷-۷۹. doi: [10.22054/jclr.2018.16647.1309](https://doi.org/10.22054/jclr.2018.16647.1309)
- شریعت‌باقری، محمد جواد (۱۴۰۲)، «ذوقی شدن حقوق ایران»، یادداشت سردبیر، دوفصلنامه نقد و تحلیل آرای قضایی، دوره ۲، ش. ۳، صص. ۵-۷. doi: [10.22034/analysis.2023.707617](https://doi.org/10.22034/analysis.2023.707617)
- صفایی، سیدحسین و سپیده راضی (۱۳۹۹). مسئولیت مدنی قاضی و تحول آن در فقه و حقوق ایران و فرانسه. پژوهش تطبیقی حقوق اسلام و غرب، ۷(۳)، ۱۲۱-۱۴۸. doi: [10.22091/csiw.2020.4542.1605](https://doi.org/10.22091/csiw.2020.4542.1605)
- صفایی، سید حسین و حبیب‌الله رحیمی (۱۳۹۳)، الزامات خارج از قرارداد، چاپ ششم، تهران: سمت.
- کاتوزیان، ناصر (۱۳۸۲)، الزام‌های خارج از قرارداد: ضمان قهری، ج. دوم (غصب و استیفا)، چاپ سوم، تهران: مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.
- میرشکاری، عباس و فاطمه سادات حسینی (۱۴۰۲)، «مطالعه تطبیقی روش جبران زیان معنوی با تأکید بر رویکرد رویه قضایی ایران»، مجله حقوقی دادگستری، دوره ۸۷، صص. ۳۷۸-۳۵۱. doi: [10.22106/jlz.2022.544179.4557](https://doi.org/10.22106/jlz.2022.544179.4557)

References

- Babaei, Iraj (2015) Tort law. 1st ed.,. Tehran: Mizan [In Persian].
- Barikloo, Alireza (2014). Civil Responsibility, 5th Ed, Tehran, Mizan Legal Foundation. [in Persian]
- Bahrami Ahmadi, Hamid (2018), Non-Contractual Liability (Civil Liability) with a Comparative Study in Islamic Jurisprudence and Legal Systems, 2nd ed., Tehran: Imam Sadegh University Press. [in Persian]

- Darvishzadeh, M. (2023). Rationalism and Irrationality in Judicial Decision. *The Journal of Critical Analysis of Judicial Decisions*, 2(3), doi: [10.22034/analysis.2023.707618](https://doi.org/10.22034/analysis.2023.707618).
- Katouzian, N. (2011). *Civil Liability, Extra-contractual obligations*. Vol. 1, Tehran University. [in Persian]
- Mirshkari, A. and Hosseini, F. (2023). A Comparative Study of The way of compensation for moral damages: with emphasizing the judicial procedure of Iran. *The Judiciarys Law Journal*, 87(121), 351-378. doi: 10.22106/jlj.2022.544179.4557.
- Rajabi, A. (2020). Requirements of Anticipatory Actions in Tort Law. *Law Quarterly*, 50(4), 687-706. doi: 10.22059/jlq.2020.273694.1007161, [in Persian].
- Rahpeik, Hassan (2016), *Civil liability & Law of Remedies*, 1st ed., Tehran, Khorsandi [in Persian].
- Rajabi, A. and Pirhaditavandashti, M. (2024). Moral Damages in Private International Law. *Islamic Law*, 21(82), 101-130. doi: 10.22034/ilaw.2023.708738.
- Safai, S. H., & Rahimi, H. (2014). *Civil liability (non-contractual obligation)*. 6th Ed., Tehran: Samt. [in Persian]
- Safaii, H., & Razi, S. (2020). Civil Liability of the Judge and Its Evolution in the Imamiyah Jurisprudence and Law of Iran and France. *Comparative Studies on Islamic and Western Law*, 7(3), 121-148. doi: 10.22091/csiw.2020.4542.1605.
- Saket, M. H. (2025). An Introduction to Reframing Judicial Decision Through the Lens of Legal History and Philosophy. *The Journal of Critical Analysis of Judicial Decisions*, 4(7), 183-207. doi: 10.22034/analysis.2025.728149.
- Shariatbagheri, M. J. (2023). The personalization and tastefulness of Iranian law. (e707617). *The Journal of Critical Analysis of Judicial Decisions*, 2(3), doi: [10.22034/analysis.2023.707617](https://doi.org/10.22034/analysis.2023.707617).
- SHAYEGAN, E. and ASHOURI, M. (2018). The legal system of compensation for damage caused by the arrest of the accused innocent; Research in comparative law and Iranian law. *Journal of Criminal Law Research*, 6(23), 47-79. doi: [10.22054/jclr.2018.16647.1309](https://doi.org/10.22054/jclr.2018.16647.1309).